



می‌دانید جانباز یعنی چه؟

■ غلامرضا بنی اسدی

به نام شاهد آغاز می‌کنم که گواه صادق ماجراست. هم آن چه در عاشورای ۸ ساله دفاع مقدس رفت و هم بر حرف به سطر به سطر می‌زند، هم دید و می‌داند در عاشورای هشت ساله، شهدای ما چه می‌گفتند و چه می‌کردند و چه سان عاشقانه جان خویش را به میدان می‌آوردند و هر زمین را به خون عطر کربلا می‌زدند و هم می‌داند، امروز ما چگونه به راه شهدا نگاه می‌کنیم. به نام شاهد می‌نویسم، که همه ما را بر صراط مستقیم خویش اهل شهود می‌خواهد و کاممان را پر از شهد تا گاممان به سوی شهادت استوار شود و با هزار شرمساری، با سری که پایین است قلم را به عرصه می‌آورم تا از شهید بگویم و از مردانی که به هر روز، شهید می‌شوند و زنان و فرزندان که هر روز، لاقل یک بار یتیم شدن را احساس می‌کنند آری، من شرم حضور دارم، از چشم در چشم شدن با آنانی که فرشته‌ها، آیات عشق را از نگاهشان می‌خوانند، اما عرصه را به قلم سپرده‌ام تا از آنان بنویسد. یارتم را به میدان خوانده‌ام تا با قلم طاهرشان از کسانی بنویسند، که باور دارم، از «مطهرات» هستند که زمین را و زمان را از لوٹ کفّر، از کثافت متجاوزان، از ... پاک کردند، پای حرف به حرف این گزارش‌ها هم نقد اشک رفته است در شرح مردانی که نقد جان دادند پای آزادی و استقلال و عزت این ملک، شرح بانوانی که اگر اجری افزون تر نداشته باشند لاقل در محضر حضرت دوست و حتی نگاه مردم منصف، شانه به شانه شوهران خویش هستند که جانبازی و صبر، دوروی سکه جهاد است در راه خدا و خدا کند، قدر بدانیم، شهدا را، جانبازان هر روزه شهید را و خانواده‌های شاهد را که روشنی چراغ استقلال در کوچه به کوچه این دیار رهین منت آنان است، باری، در این ویژه نامه، «پلاک عزت» را از سینه رازدار جانبازان پرافتخار قطع نخاعی، شیمیایی و غریب‌ترین بندگان خدا، جانبازان اعصاب و روان می‌خوانیم که هر کدام، آیتی روشن از آیات خداوند هستند و هر نفس شان که به درد برمی‌خیزد ممد حیات یک ملت است و چون - باز هم به درد- برمی‌آید، مفرح ذات یک امت، و به راستی از دست و زبان و قلم و تصویر و نگاه که برآید؟ کز عهده شکرش بدر آید؟ ما همین اول اعتراف می‌کنیم، توان شکر را نداریم و مگر می‌توان به قلمی شکسته بر سینه خسته کاغذ، خورشید را شرح کرد؟ نه، نمی‌شود، یک «دهن خواهم به پهنای فلک» تا بگویم شرح آن رشک ملک» که هر جانباز، هر لحظه صبوری همسرش، هر لحظه نگاه فرزندانش خود «رشک ملک» است که رشک از ملکوتیان هم می‌برد، پس بپذیرید از ما، که توان ادای دین را نداریم، اما این قلم زنی را بسان «قدر تشنگی» خودمان بدانید، از آب دریایی که باید چشید والا ساحت جانبازان دریا دریا صبر است و اقیانوس اقیانوس درد، و کتاب در کتاب دردنامه، و کاش کسی در قامت فردوسی طلوع کند از افق ادبیات مقاومت تا شاهنامه بسراید که نه عجم را که زندگی عشق را جاودانه کند اما ... اما فردوسی نیست و ماییم، نوقلمان دیار فردوسی که آمده ایم تا به مدد یاد شهیدان و استعانت از خدای شهیدان، در ادامه هدفگذاری «خراسان» در حوزه دفاع مقدس، ویژه نامه ای بنویسیم، که گوشه ای از حماسه‌های جانبازی را فراتر از مردمان آورد. آمده ایم، همانطور که به عشق مزار شهیدان را عطر می‌افشانیم و به اشک می‌شویم، نام جانبازان را به پشت به پشت تازه کنیم و حدیث کلامشان را برای نو شدن جان‌ها دوباره بخوانیم و باور داریم، در فرادهایی نه چندان دور که ما نباشیم و قهرمانان ماجراهای ما هم به شهدا پیوندند، این نوشته‌ها خواهد ماند و آیندگان خواهند خواند و تاریخ قضاوت خواهد کرد، دو دهه و نیم، پس از جنگ قهرمانان حقیقی این ملک چه روزگاری داشتند و چه سختی. و از ما خواهند پرسید، چرا، اگر نه شایسته این مردان مرد، لاقل به اندازه توان خود به خدمت این «امام زادگان عشق» کمر نیستید؟ چرا کلام در زبان شان، گاهی شکست؟ نسل‌های بعد باهوشند، حتی از میان همین نوشته‌ها خواهند خواند، ناگفته‌ها را، آن چه امروز قلم را تاب گفتن نباشد و مرا شجاعت نوشتن، اما تاریخ هست، فردا هست، شهید هست، اگر چه ما نباشیم!

من درباره شهدا کم ننوشته‌ام، با دوستانم، کم ویژه نامه تولید نکرده ایم، به سطر به سطر همه آن‌ها افتخار می‌کنیم و باور داریم، در فردای حساب، ما کتاب دفاع مقدس خویش را روی ترازو خواهیم گذاشت، اما این ویژه نامه برای خود ما هم عطر و بوی متفاوت دارد. بغض سختی که قریب به ۳ دهه در گلو و کلام جانبازان است، در گلوئی قلم ما و خود ما نیز نشسته است، می‌ترسم، بشکنند این بغض می‌ترسم...

بارها جانبازان به ما گفتند: شما حرف ما را نمی‌توانید بنویسید. گفتند... و این ما را می‌شکست آخر چه حرفی است که جانباز نتواند بگوید و یک رسانه انقلابی، نتواند بنویسد؟ مگر می‌شود... اما، از نگاهشان، از لبخند به درد شکوفا شده شان، می‌توان خواند: «هر که را اسرار حق آموختند/ مهر کردند و دهانش دوختند» و اینان اصحاب اسرار حق هستند ما را حرفی از هزاران شان کافی است و به قدر «می» از «یم» ملکوتی شان، سیراب می‌کند. سیراب. آخر این‌ها فقط سرمایه امروز نیستند، ذخیره ای هستند که باید تاریخ را تغذیه کنند و مطمئنم، نسل‌های آینده، از این معادن و گنج‌ها خیلی بیشتر از ما بهره خواهند برد. مطمئنم، اما برای امروز، جانبازان از دردها شان نگفتند، آن گونه که باید، من اما سر آن دارم، که اگر قلم قلندری کند، فقط، سر خط بعضی از دردها را بگویم، تا برخی از مردم و مسئولان را به فکر وادارد، که واقعا ما چه کرده ایم برای جانبازان، باز هم می‌گویم آنان کریم تر از آنند، که بی توجهی‌های ما را به رخ مان بکشند، بزرگ تر از آنند که کوچکی‌های برخی از مسئولان را به یادمان بیاورند، اما مرا نه صبر ایوب وار آنان است و نه کرامت و بخشندگی دریا گونه شان، پس فریاد می‌زنم، چرا برخی‌ها، جانبازان را نمی‌بینند؟ چرا نمی‌فهمند دردهایی را که این اسوه‌های شکیبایی می‌کشند؟ چرا زبان به طعنه دارند، برخی‌ها چرا قدر ناشناسند؟ چرا برخی‌ها را سهمیه‌های اسمی کور و کر کرده است؟ چرا؟ گیریم همه سهمیه‌های اعلامی را ده برابرش را بدهند، آیا تحمل دارید، یک روز فقط یک روز، این دردها را تحمل کنید؟ می‌فهمید، جانبازی که از گردن قطع نخاع است چطور زندگی می‌کند؟ می‌دانید اگر دست و پایش را اره کنند، نمی‌تواند کاری بکند؟ می‌دانید تمشیت طبیعی او در یک شبانه روز چه دشواری‌هایی دارد؟ می‌دانید شرایط جانبازان اعصاب و روان چگونه است؟ می‌فهمید، سرفه‌های زخمی جانباز شیمیایی یعنی چه؟ اصلا، یک مثال ساده؛ لطفاً به پشت دراز بکشید و یک ساعت فقط یک ساعت، بدون این که به طرف راست و چپ بچرخید، به سقف اتاقتان نگاه کنید آن وقت خواهید فهمید چه می‌کشد جانباز قطع نخاعی و ... نمی‌خواهم سخن به درازا بکشم. خواندن کلام از زبان جانبازان اثرگذارتر است. فقط می‌خواهم بگویم، قبل از آن که درباره جانبازان و امتیازهای اعلامی حرفی بزنید، اول ببینید، چقدر درست است بعد با خود حساب کنید، حاضرید در برابر ده چندان آن امتیازات کدام عضو خود را بدهید بعد حرف بزنید. اما مسئولان! بدانید در برابر خدا و شهدا و جانبازان مسئولید، اگر هر چه می‌توانید پای کار نیایرید. فقط همین، اما بخوانید، پلاک عزت را که بوی بهشت می‌دهد...